

قیام‌الدین ستاری

نقش اسلام در خودشناسی ملی تاجیکان و اقوام ایرانی

با نظری اجمالی به تاریخ ورود دین مبین اسلام به سرزمین عجم (ایران‌زمین)، از جمله ماوراءالنهر و خراسان و نحوه گسترش آن، نقش این دین مبین در خودشناسی ملی اقوام ایرانی و شکل‌گیری تفکر مدنی و فرهنگی و به نوبه خود تأثیر و سهم اقوام ایرانی‌نژاد، از جمله تاجیکان در رشد و کمال تمدن اسلامی نمایان می‌شود.

تلقی بسیاری از محققان این است که پس از دوران خلفای راشدین، سلالة امویان سیاستی متمایل به عربگرایی داشت. از این رو در نتیجه پیکار و مبارزه مردم خراسان در شکل حرکت‌هایی مانند جنبش ابومسلم خراسانی، آنها از قدرت برانداخته شدند و سلالة عباسیان حکمران گردیدند. عباسیان برعکس امویان از آنجا که با دستگیری مردم عجم (ایران‌زمین تاریخی) سر قدرت آمده بودند، از اقوام ایرانی‌نژاد پشتیبانی می‌کردند و از همین جا بود که زمام اکثر دستگاه‌های دولتی، علم و فرهنگ، ادبیات و صنعت و هنر به دست مردم آریایی‌نژاد افتاد. خود خلیفه‌های عباسی در امور سیاسی و فرهنگی به سیاستمداران و دانشمندان عجم (ایرانی) تکیه می‌کردند و در گسترش زبان و ادب پارسی سهم ارزنده می‌گذاشتند. این نکته بی‌بحث است و آن را دانشمندان برجسته شرق و غرب تأکید و تأیید نموده‌اند. از جمله علامه مقریزی در کتاب «المواعظ و الاعتبار بذكر الخطط و

الآثار» نوشته است:

«طبق شواهد تاریخی بنی‌عباس که از ریشهٔ عرب و عرب‌نژاد بودند، از خود ایرانی‌ها بیشتر زبان فارسی را ترویج می‌کردند و این بدان جهت بود که آنها برای مبارزه با بنی‌امیه که سیاست‌شان عربی بود و بر اساس تَفَوُّقِ عرب بر غیرعرب سیاست ضدعربی پیشه کردند و به همین دلیل است که اعراب نژادگرا و عنصرپرست امروز بنی‌امیه را مورد تجلیل قرار می‌دهند و از بنی‌عباس کم و بیش انتقاد می‌کنند. بنی‌عباس به خاطر مبارزه با بنی‌امیه که اساس سیاستشان قومیت و نژاد و عنصرپرستی عربی بود، با عربیت و هرچه موجب تَفَوُّقِ عرب بر غیرعرب بود، مبارزه می‌کردند و به همین جهت به ترویج زبان فارسی پرداختند و حتی با زبان عربی مبارزه می‌کردند. ابراهیم امام که پایه‌گذار سلسلهٔ بنی‌عباس است، به ابومسلم خراسانی نوشت: «کاری بکن که یک نفر در ایران به عربی صحبت نکند و هر کسی را که دیدی به عربی سخن می‌گوید، بکش»^۱.

با دستگیری همه‌جانبهٔ خلفای عباسی که خاندان معروف ایرانی‌تبار، از قبیل برمکیان روی کار آمدند و نفوذ و تأثیر و مقام و منزلت مردم فارسی‌زبان در حیات سیاسی و فرهنگی خلافت اسلامی بیش از پیش افزود و به مراتب بالا رفت. هیچ عرصه و زمینه‌ای در سیاست و اقتصادیات و فرهنگ و معنویات نبود که اقوام ایرانی یا پارسی‌زبانان پیش‌صاف و پیش‌قدم نباشند. با توجه به همین نکته، نخستین جامعه‌شناس بزرگ جهان، ابن خلدون عرب‌زبان در قرن نهم میلادی گفته بود:

«از امور غریب یکی این است که حاملان علم در اسلام اکثر از عجم (ایران‌زمین) بودند، خواه در علوم شرعی و خواه در علوم عقلی و اگر در میان علما مردی عرب‌نژاد بود، تربیت پروردهٔ عجم به حساب می‌رفت».

یا اینکه یادآور شدن سخنان خلیفه سلیمان عباسی به مورد است که گفته

بود:

«از این فارس‌ها عجبیم می‌آید، آنها هزار سال حکمرانی کرده، یک ساعت به ما محتاج نگردیدند، ما - عرب‌ها همگی صد سال است که سر قدر تیم، ولی بی آنها یک ساعت نتوانستیم کاری را انجام بدهیم».^۲

دیگر عامل مهم و سازنده خدمت بزرگ دانشمندان ایرانی‌نژاد در پیوند و اتحاد و همبستگی ثمربخش زبان و فرهنگ و تمدن ایرانی با مقدسات اسلامی می‌باشد. همین همبستگی و پیوند معنوی اصالت قومی با دین اسلام سبب‌گار آن گردید که بهترین، باارزش‌ترین رسم و آیین‌های باستانی، فرهنگ و هنر مردم ایرانی حفظ شوند و در زیربنای آن تمدن نو و عالی به وجود آید که در عالم با عنوان «تمدن اسلامی» شهرت دارد. زمینه و تهکرسای پیوند تمدن ایرانی با مقدسات اسلامی را پیش از استقلال دولت‌های ملی مردم تاجیک و فارسی‌زبان - طاهریان، صفاریان و سامانیان دانشمندان مردم ایرانی‌نژاد گذاشتند. آنها نه تنها در گسترش دین اسلام جان‌نثاری‌ها و خودفدایی‌ها نشان دادند، بلکه با نیروی بزرگ معنوی خویش سرآمدان و نابغه‌های علوم گوناگون، ادبیات و فرهنگ خلافت اسلامی گردیدند. در رابطه با این موضوع این نکته را باید تأکید نمود که اگر چندی دین اسلام در عربستان با خواست خداوند بزرگ ظهور یافت، ولی توسعه و گسترش آن در تمام منطقه غیرعرب اساساً با کوشش و اجتهاد علمای بزرگ ایرانی‌نژاد جامعه عمل پوشید. زیرا عرب‌ها به سبب آنکه قبل از ظهور دین مبین اسلام تمدن غنی و باستانی نداشتند، بعد از استقرار حاکمیت سیاسی خود به علم و دانش نیز چندان رغبت نشان نمی‌دادند. علمای ایرانی برعکس با دانش و فضل و هنر و استعداد فطری، نه تنها

علم و معرفت اسلامی را فرا گرفتند، بلکه در این جاده به پیشرفت‌های چشمگیر و عالم‌شمول نایل گردیدند. از همین جاست که در خلافت اسلامی مقام مناسبی را صاحب شده، در برابر تحکیم و گسترش دین مبین اسلام، ایجاد و سروری مکتب‌های شرعی، قانون‌ها و مقررات مذهبی، با جامه عمل پوشانیدن هدف و آرمان‌های ملی خود، بالا بردن مقام زبان مادری - پارسی دری همچون دومین زبان رسمی تمدن اسلامی، در ساختار دولرداری جاری نمودن اصول دیوانی و دفترداری، تشریفاتی، تجلیل جشن‌های باستانی مردم ایرانی، از قبیل نوروز در عهد عباسیان و غیره پرداخته، با این کارنامه خود گفته رسول اکرم (ص) را در توضیح آیه آخر سوره محمد ثابت ساختند. آیه مذکور چنین است:

«گر روی بتابید، به جای شما مردم دیگر آید که هرگز همسان شما نباشد».
 صحابگان از پیامبر اسلام (ص) پرسیدند که آن قوم کدام خواهد بود؟ محمد (ص) دست به زانوی سلمان فارسی نهادند و گفتند: «منظورم این مرد (سلمان فارسی) و قوم اوست. به خدا قسم که اگر علم به اکناف آسمان بسته باشد، قومی از اهل فارس (عجم) بر آن دست خواهند یافت».^۲

از این سخنان حکمت‌آمیز رسول اکرم (ص) برمی‌آید که او با علم لدنی خویش، نبوغ و استعداد فطری معنوی و جانفدایی و سرسپردگی اقوام ایرانی‌نژاد را در راه گسترش و ترغیب منبعده تعلیمات اسلامی پیشگویی کرده، تأکید و تأیید نموده است. این سخن از جانب پیامبر بزرگ اسلام (ص) در شرایطی که عرب‌ها هنوز از قید جاهلیت کاملاً نرسیده بودند و تعصب نسبت اقوام غیرعرب ظاهر می‌کردند، برای نمایندگان دانشمند و مسلمان مردم آریایی زمینه و فضای مناسبی را برای خلاقیت فراهم آورد. آنها از این شانس تاریخی پرثمر استفاده برده، بهترین و

پرازش‌ترین سنت‌های فرهنگی و علمی و هنری خود را با غایه‌های اسلامی آمیزش داده، تمدنی عالی را به وجود آوردند و در راه رسیدن به استقلال ملی قدم‌های استوار و قطعی گذاشتند.

منابع تاریخی شهادت می‌دهند که دانشمندان ایرانی‌نژاد در دو سده اول دوره اسلامی نیز در ایجاد علم و فرهنگ به زبان عربی نیز سهم بسزا داشته‌اند. آنها زبان عربی را که زبان رسمی دین مبین اسلام به شمار می‌رفت، به درجه عالی آموخته بودند و با آن آثار پرازش ایجاد می‌کردند که حتی عالمان عرب در بسیاری موارد با ایشان همپایه و برابر نمی‌توانستند شوند. اکثر تحقیقات و پژوهش‌های رشته‌های صرف و نحو، لغت و تجوید قرآن مجید را دانشمندان و نمایندگان قوم‌های آریایی انجام دادند. در دیگر علوم نقلی و عقلی نیز آنها چیره‌دست و پیش‌قدم بودند. تنها کارنمایی بزرگ فرزند برومند خلق تاجیک اسماعیل بخاری را برای آوردن نمونه کافی است که تاجیکان و عموماً فارسی‌زبانان در راه گسترش دین مبین اسلام و به وجود آوردن تمدن اسلامی چه خدمت بزرگی را انجام داده‌اند. پس از قرآن مجید کتاب صحیح بخاری در عالم اسلام بزرگترین و باارزش‌ترین کتاب در رشته احادیث معتبر نبوی به حساب می‌رود. چنین دانشمندان فرزانه علوم مختلف اسلامی از بین تاجیکان و اقوام ایرانی‌نژاد بسیار برخاسته‌اند که نام و خدمت شایسته و ارزنده خود را در صفحات تاریخ تمدن اسلامی و بشری ثبت نموده‌اند.

شایان ذکر است که در دوره اول گسترش دین مبین اسلام در کشورهای غیرعرب، مسئله ترجمه و تفسیر قرآن مجید، احادیث نبوی و زبان‌های خلق‌های دیگر پیش آمد. زیرا اکثر مردم عجم (ایران‌زمین تاریخی) و دیگر مناطق مختلف، زبان عربی را نمی‌دانستند و در درک و فهمیدن احکام و ارکان شرعی دین محمدی

دشواری می‌کشیدند و این مشکلات برای مبلغانی که زبان‌های غیرعربی را نمی‌دانستند، هنگام دعوت و تبلیغ موانع زیاد ایجاد می‌کرد. از جمله در تاریخ طبری قید شده است که یک مبلغ عرب‌زبان به سبب آنکه مردم بخارا پارسی‌گوی بودند و عربی را نمی‌فهمیدند، ناچار از تبلیغ و دعوت تعلیمات اسلام در ماوراءالنهر دست کشید.

به عقیده اکثر عالمان در تکوین زبان پارسی دری- زبان کلاسیک مردم تاجیک و فارسی‌زبان در سرزمین بخارا یا شرق ایران‌زمین تاریخی، سهم علمای عرب‌نژاد مسلمان خیلی زیاد است. زیرا آنها با همدستی دانشمندان ایرانی‌نژاد از بین زبان‌های فارسی میانه لهجه پارسی دری را برگزیده، در غنی‌گردانیدن ذخیره لغوی و بالا بردن مقام و منزلت این زبان و گنجاندن آن در قالب الفبای عربی‌اساس کوشش‌های زیادی به خرج دادند و از جهت سیاسی و معنوی در گسترش آن سهم ارزنده گذاشتند که این زبان در علم زبان‌شناسی با اصطلاح «فارسی نو» یاد می‌شود. دانشمند معروف امریکایی، پروفیسور ریچارد فرای در کتاب مشهور خود «میراث ایران باستان» این نکته را تأکید نموده و گفته است:

«به عقیده من خود عرب‌ها در گسترش زبان فارسی در مشرق یاری کردند و

این خود موجب برافتادن زبان سغدی و لهجه‌های دیگر این سرزمین شد».^۴

در مآخذ تاریخی قید گردیده که در زمان فتوحات اسلام مردم بخارا عربی نمی‌دانستند، بنابر این امیران و سرکردگان عرب به خاطر جاری نمودن دین اسلام، بی فتوای رسمی فقیهان خواندن نماز را به زبان پارسی اجازه داده بودند. حال آنکه به قول اکثر پژوهشگران در ورارود یا خود ماوراءالنهر زبان اکثر مردم زبان سغدی و دیگر زبان‌های رایج شرقی‌ایرانی بود، ولی در کنار این زبان‌ها، پارسی دری نیز وجود

داشت و در مراکز فرهنگی، امثال بخارا و سمرقند رایج بود، عرب‌های مسلمان همین زبان، یعنی «فارسی نو» را که بر اساس زبان پهلوی اشکانی غرب‌ایرانی و آمیزش واژه‌های عربی شکل گرفته بود، دستگیری همه‌جانبه نمودند و در گسترش منبعده و در زمان سامانیان مقام دولتی گرفتن آن خدمت بزرگی را انجام دادند. در این باره نرشخی در کتاب خود «تاریخ بخارا» چنین معلومات جالب داده است:

«قتیبیه ابن مسلم مسجد جامع بنا کرد اندر حصار بخارا. به سال نود و چهار و آن موضع بتخانه بود. مر اهل بخارا را فرمود تا هر آدینه در آنجا جمع شدند، چنانچه هر آدینه منادی فرمودی: «هر که به نماز آدینه حاضر شود، دو درم بدهم». و مردمان بخارا در اول اسلام در نماز قرآن به پارسی خواندنی و عربی نتوانستندی آموختن و چون وقت رکوع شدی، مردی بودی که از پس ایشان بانگ زدی «نگونبان کنیت(د)» و چون سجده خواستندی کرد، بانگ کردی: «نگونبانگون کنیت(د)».

از اینجا معلوم می‌گردد که مسئله به زبان پارسی دری و دیگر زبان‌های غیرعربی ترجمه و تفسیر قرآن و به جا آوردن عبادت و دیگر مراسم در ابتدای فتوحات اسلام و دو سده دیگر سخت به میان آمده بود و حل آن برای توسعه و گسترش همه‌جانبه شرع محمدی در دیگر ممالک شرق و غرب مساعدت می‌کرد. بنابر این در بین علمای بلندپایه و معروف اسلامی بحث‌های دامنه‌دار و اختلاف‌انگیز رخ می‌داد. فقهای مشهور همان عهد بر سر این مسئله به دو گروه تقسیم شده بودند. دسته اول را امام اعظم - ابوحنیفه نعمان بن ثابت کوفی (۶۹۹-۷۶۹)، پایه‌گذار مذهب حنفی دین اسلام که تاجیک کابلی و فارسی‌زبان بود، سروری می‌کرد. او با استناد با دلایل معتمد از قرآن مجید و احادیث نبوی فتوی داد که به زبان فارسی خواندن نماز برای کسانی که عربی را نمی‌دانند و همچنین به این زبان ملکوتی

برگردانیدن و تفسیر قرآن مجید رواست. این فتوای شرعی امام ابوحنیفه به مخالفت گروه دیگر فقها که در رأس آنها امام ابویوسف و امام محمد شیبانی بودند، مواجه شد. با وجود مخالفت و پافشاری این گروه به امام ابوحنیفه و جانبدارانش میسر گردید که مقام و منزلت زبان پارسی را در قلمرو خلافت اسلامی بالا برند و برای زبان دوم تمدن اسلامی شدن آن راه را هموار نمودند. اعتراف همین نکته بود که متکلم مشهور بصره موسی ابن سیار قرآن مجید را برای عربها به زبان تازی و برای عجمیان به زبان پارسی ترجمه و تفسیر می کرد.

عموماً در گسترش و پیدایش مقام و منزلت زبان پارسی در قلمرو خلافت اسلامی، امام اعظم - ابوحنیفه (ره) خدمت بزرگی انجام داده است. در باره خدمت ارزنده این دانشمند فاضل رئیس جمهور تاجیکستان امامعلی رحمان نیز چنین بهای بلند داده است:

«با همت و فداکاری همملت بزرگ ما امام اعظم زبان تاجیکی در پهلوی زبان عربی رسمی و شرعی قرار گرفت. بر اساس فتوای این مرد خودآگاه تمام مردمانی که در قسمت شرقی خلافت عرب به دین اسلام می گرویدند، زبان تاجیکی فارسی را به صفت زبان دینی، رسمی و معاشرت بین خلقها پذیرفته بودند».^۵

آری، از همین جاست که زبان پارسی دری در شرق ایران، یعنی در ماوراءالنهر و خراسان که سرزمین تاجیکستان امروزی یک پاره تاریخی آن به شمار می رود، نشو و نمو تازه یافت، زیرا مردمان مسلمان این منطقه اکثراً تاجیکانی تشکیل می داد که پیرو مذهب حنفی بودند و طبق فرموده پیشوای مذهبی خود در ترغیب و تشویق تعلیمات اسلامی از زبان مادری خود استفاده کرده و عاقبت بخارا را در عهد سامانیان به مهد این زبان پارسی دری تبدیل نمودند و این شهر شریف به

مرکز خلافت اسلامی- بغداد همسنگی و برابری می‌کرد. استاد ابو عبدالله رودکی سمرقندی همین نکته را در نظر گرفته با افتخار سروده بود:

امروز به هر حالی بغداد بخارا است

کجا میر خراسان است، پیروزی آن جاست

همه این گفته‌های علما و معلومات منابع تاریخی از آن شهادت می‌دهند که دین اسلام در خودشناسی ملی، تکوین تمدن نوین مردم تاجیک، به وجود آمدن دولرداری ملی آنها و دیگر اقوام ایرانی‌نژاد همه‌جانبه مساعدت نموده است. در اینجا حق به جانب دانشمند تاجیک عبدالله رهنما می‌باشد که گفته است:

«خصوصاً نباید فراموش کرد که اسلام از جمله عنصرهایی است که پیش از

دوره همچون واحد اتنوفرهنگی تشکیل یافتن خلق تاجیک وارد هویت آن شده، یکی از عنصرهای تشکیل‌دهنده ملت ما می‌باشد».

دور نرفته تاریخ قبل از فتوحات اسلامی ورارود (ماوراءالنهر) را پیش نظر آوردن کافی است. در آن دوره در این سرزمین شاهان سلاله ایرانی‌نژاد هیتالیان حکمرانی می‌کردند که زمانی کشور آنها از دولت‌های نیرومند و پیشرفته شرق به شمار می‌رفت. بعدها دولت تازه‌نفس خاقانی ترک که در دامنه کوههای آلتای به وجود آمده بود، با شاهان سلاله ساسانیان متحد گردیده، به هیتالیان هجوم آوردند و آنها را شکست دادند و قلمرو این دولت را بین خود تقسیم نمودند. قلمرو دولت هیتالیان تا رود آمو به دست ترک‌های اجنبی افتاده بود و اجداد تاجیکان: باختری‌ها، سغدیان، سکایی‌ها، فرغانیان و غیره از قدرت سیاسی محروم گردیدند. به عبارت دیگر، زمان فتوحات اسلام اجداد تاجیکان، یعنی اقوام ایرانی‌نژاد در ورارود (ماوراءالنهر) از دولرداری ملی محروم بودند. وقتی عرب‌ها به خراسان و ماوراءالنهر

قدم گذاشتند، حاکمان ترک‌نژاد، بخصوص حاکم ختلان بنا به معلومات سرچشمه‌های تاریخی ترک‌نژاد بود، به مقابل عرب‌ها و لشکر مسلمانان سخت مبارزه و پیکار نمودند، ولی عاقبت با شکست مواجه گردیدند. اجداد تاجیکان پیش از همه باختری‌ها و سغدیان که پیرو آیین زردشتی بودند، از سختگیری‌ها، بی‌عدالتی‌ها، سیاست طبقاتی تعلیمات آیین زردشتی و موبدان به تنگ آمده بودند، دین مبین اسلام- آیین آزادگی و برابری و برادری را خوش و از دل و جان پذیرفتند. در این مورد حق به جانب دانشمند شهیر ایرانی سعید نفیسی می‌باشد که نوشته است:

«از اختلافات دینی و طریقتی که بگذریم، چیزی که بیش از همه در میان مردم ایران نفاق افکنده بود، امتیاز طبقاتی بسیار خشنی بود که ساسانیان در ایران برقرار کرده بودند و ریشه آن در تمدن (ایرانی) پیشین بوده، اما در دوره ساسانی به سختگیری افزوده بودند. در دوره اول هفت خانواده اشرف و پس از ایشان طبقات پنچگانه امتیازاتی داشتند و عامه مردم از آن محروم بودند. تقریباً مالکیت انحصار به آن هفت خانواده داشت. ایران ساسانی که از یک سو به رود جیحون و از سوی دیگر به کوههای قفقاز و رود فرات می‌پیوست، ناچار حدود صد و چهل میلیون جمعیت داشته است. اگر عده افراد هر یک از هفت خاندان را صد هزار تن بگیریم، شماره ایشان به هفتصد هزار نفر می‌رسید. و اگر فرض کنیم که مرزبانان و دهگانان، که ایشان نیز تا اندازه‌ای از حق مالکیت بهرمنده بوده‌اند، نیز هفتصد هزار نفر می‌شدند، تقریباً از این صد و چهل میلیون یک و نیم میلیون حق مالکیت داشته، دیگران همه از این حق طبیعی خداداد محروم بوده‌اند. ناچار هر آیین تازه‌ای که این امتیازات ناروا را از بین می‌برد و برابری فراهم می‌کرد و به این میلیون‌ها مردم ناکام

حق مالکیت می‌داد و امتیازات طبقاتی را از میان می‌برد، همهٔ مردم با شور و هیجان بدان می‌گرویدند».^۷

آری، چنین آیین باعدالت دین مبین اسلام بود که نابرابری و بی‌عدالتی را از جامعهٔ آنروزهٔ ایران‌زمین از بین برد و به مردم عامه و زحمتکش حق مالکیت و آزادی داد. بنابر این اجداد تاجیکان و دیگر مردمان ایرانی‌نژاد از دل و جان مسلمان شدند و در راه گسترش و ترغیب و تعلیمات اسلام بیش از دیگر اقوام این منطقه کوشش و خودفدایی نشان دادند. از همین جا بود که دلبستگی، صداقت و جان‌نثاری تاجیکان و فارسی‌زبانان در راه تبلیغ شرع محمدی از مد نظر فاتحان و سروران اسلام دور نماند و آنها در امور دولتمداری بیشتر به این مردم تکیه می‌کردند و نمایندگان برجستهٔ آنان را به منصب و وظیفه‌های عالی دولتی تعیین می‌نمودند. این را در مثال امیران نخستین دولت ملی تاجیکان - سامانیان به روشنی می‌توان دید. در این خصوص آکادمیسین باباجان غفوراف در کتاب خود تاجیکان چنین می‌نویسد: «سلسلهٔ خاندان سامانیان - سامان اصلاً از ولایت بلخ یا از اطراف سمرقند یا از ترمذ بود. به طبق معلوماتی او دین اسلام را قبول کرده، در شخصیت حاکم خراسان اسد ابن عبدالله که نمایندهٔ خلیفهٔ عرب بود، برای خود پشتیبانی پیدا نمود و از این سبب با علامت احترام نسبت به این مرد فرزند خود را اسد نام کرد. اسد چهار پسر داشت: نوح، احمد، یحیی و الیاس. همهٔ فرزندان اسد در عهد خلافت مأمون به کارهای ادارهٔ دولت کشیده شده، نوح به سمرقند، احمد به فرغانه، یحیی به چاچ و استروشن، الیاس به هرات حاکم تعیین گردیده بودند».^۸

سپس آهسته آهسته از بین امیران این خاندان اسماعیل سامانی نخستین دولت متمرکز ملی تاجیکان - سامانیان را در قلمرو خلافت اسلامی تأسیس کرد

که دوره حکمرانی آنها را «عهد طلایی تمدن پارسی اسلامی» می‌دانند. در حقیقت امیران سامانی نه تنها به ارزش‌های ملی آریایی، بلکه به دین مبین اسلام نیز دلبستگی زیاد داشتند و در گسترش این آیین برحق در بین اقوام ترک‌تبار کوشش و تلاش‌ها می‌کردند. «سامانیان چنانکه گفته‌اند، از نسل بهرام چوبین، سپهسالار معروف دوره ساسانی بوده‌اند. این سلسله از سلاطین از مسلمان‌ترین و هم دادگسترترین سلاطین ایران به شمار می‌روند. نسبت به اسلام و شعایر اسلامی نهایت علاقه‌مندی را داشتند».^۹

پژوهشگر تاجیک، دکتر فیض‌الله بابایف راجع به نقش بزرگ سامانیان را در پذیرش و گسترش دین مبین اسلام در منطقه، شکل تمدن اسلامی چنین اظهار عقیده نموده است که قابل توجه است:

«تعبیر «سامانیان» در معنای سیاسی و ایدئولوژی و علمی و فرهنگ‌آفرینی خود با تشکل تام و استقرار تمام گرفتن تمدن اسلامی پیوند ناگسستنی دارد. گپ در سر آن است که محض «سده سامانی» به ارکان اساسی و سمت‌های افضلیت‌ناک آینده فرهنگ اسلامی فارسی‌زبانان دورنمای استوار مقرر نمود. پدیده‌های ناتکرار در سایر علم و ادب، رویه‌های نثری و نظمی، نهادهای دینی و مذهبی و برپا نمودن نظام توانای دولت و دولرداری با راهبری شاه اسماعیل غازی سامانی بار دیگر از اصالت کم‌نظیر فرهنگ ایرانی درک می‌دادند. با سرعت از خود کردن آیین محمدی، قرآن و توحید اسلامی قابلیت بلند عقلی و ذهنی داشتن سامانیان را نشان داد، تا آنها رسالت گسترش منبعده اسلام را در منطقه به دوش خود گرفتند و در متن تمدن اسلامی توانستند همسنگی عنصر فارسی را با عنصر عربی تأمین نمایند».^{۱۰}

امیران خاندان تاجیک صفاری نیز مانند سامانیان در خصوص تبلیغ و

گسترش عقاید دین اسلام کوشش‌های زیادی به خرج می‌دادند. از جمله به دستور امیر خلف صفاری (۳۵۲-۳۹۳ ه. ق) دانشمندان بزرگ خراسان و ماوراءالنهر گرد آمده، به تصنیف کاملی در تفسیر قرآن مجید اقدام نمودند که از روی حَجَم و مضمون و مندرجه در عالم اسلام نظیر نداشت. این تفسیر بزرگ در صد مجلد تا قرن چهارده میلادی موجود بود که متأسفانه این گنج شایگان بی‌بازگشت از بین رفت. امیر نامبرده برای تألیف این اثر بیست هزار دینار صرف کرده بود. دانشمند تاجیک دکتر شمس‌الدین نورالدین در باره نقش دین اسلام در تشکل و احیاء فرهنگ و خودشناسی ملی تاجیکان چنین ابراز نظر نموده است:

«اقدام مذکور دلیل آن است که امیران صفاری برابر شعارهای استقلال سیاسی و روحیه احیای فرهنگ و زبان ملی می‌خواستند قدرت علمی هم‌وطنان خویش را در شناخت و تفسیر کلام‌الله و دیگر علوم متداول اسلامی به معرض نمایش گذاشته، از برابری و برتری در مقابل انحصارات علمی بغداد لوای افتخار خودی را برافراشته دارند. همچنین بر اساس این و دلایل دیگر می‌توان برداشت نمود که روحیه احیای ملی بعد از دو قرن در مجموع نه به صورت بدعت و رجعت از دین اسلام، بلکه از طریق هم‌رایی و پیوستگی و صداقت عام و تام به ایمان محمدی و مقدسات اسلامی بازتاب می‌یافت. در ادبیات فارسی عصرهای بعدی روایات و مناظرات زیادی در باب تفضیل عرب و عجم می‌توان پیدا نمود که در آنها بزرگ‌منشی قومی، نجابت اجدادی و دیگر خصوصیات نژاد ایرانی مورد ستایش و در مقابل جهالت عرب مذمت و محکوم کرده می‌شود. ولی در این آثار متعلق به اندیشه و افکار شعوبی نیز هیچ‌گاه نمی‌توان مثالی پیدا نمود که در آن نسبت به اسلام و مقدسات آن حرفی به خطا رفته باشد. برعکس در این قبیل اثرها نیز مؤلفان

کوشیده‌اند که صداقت ایمانی خود را به دین محمدی و مقدسات آن هرچه بیشتر تأکید نموده هدفمندانه پیشنهاد نمایند که از لحاظ صداقت ایمانی تنها عجم می‌تواند حق الوارثت دین اسلام را در عالم مسلمین داشته باشد».^{۱۱}

بعدها این سنت نجیب صفاریان را سلالة سامانیان ادامه دادند و به دستور امیر ابوصالح منصور ابن نوح سامانی (۹۶۱-۹۷۶) ابوعلی محمد ابن محمد بلعمی (فرزند ابوالفضل بلعمی) موظف به ترجمه «تاریخ طبری» (تاریخ الرسل و الملوک) و «تفسیر طبری» (جامع‌البیان التاویل قرآن) ابوجعفر محمد ابن جریر طبری گردید و این دو کتاب بزرگ را از عربی به پارسی دری (کتاب دوم را با همدستی دیگر دانشمندان) برگردانید و با انجام این وظیفه ارزشمندترین خدمت را در برابر ملت و زبان مادری به ثبوت رساند. پیش از آنکه این کار مهم و خیر انجام بگیرد، به فرمان این امیر سامانی فقهای بزرگ حنفی‌مذهب ماوراءالنهر جمع آمدند و بعد از بحث و مناظره و مشورت برای این اقدام فتوای رسمی دادند. راجع به اهمیت و ارزش این فتوای علمای بزرگ ماوراءالنهر دانشمندان اظهارتی مثبت دارند و از جمله دکتر شمس‌الدین نورالدین در این باره چنین گفته است:

«فکر می‌کنم از انصاف دور نیست که اگر ارزش این فتوای شرعی در پیشبرد و بزرگداشت زبان فارسی به خدمات بزرگ‌ترین سخنوران و پاسداران این زبان در تاریخ تمدن فارس و تاجیک برابر گذاشته شود. زیرا این هدایت و ارشاد شرعی بود که زبان فارسی را قدم به قدم به فرا گرفتن تمدن اسلامی و حکمت و اسرار الهی نزدیک ساخته، آن را از محدوده‌های محلی و قومی و معنویات و فرهنگ یک خلق به پهنای عالم معرفت عمومی انسانی رهنمون ساخت».^{۱۲}

پژوهشگر معروف امریکایی، پروفیسور ریچارد فرای در باره نقش و سهم

زبان عربی در شکل‌گیری و نیرومند گردیدن زبان پارسی دری در عهد سامانیان چنین اندیشه جالب بیان کرده است:

«در برخی از فرهنگ‌ها زبان بیشتر از دین یا جامعه در ادامه یافتن یا برجای ماندن آن فرهنگ اهمیت دارد. این اصل با فرهنگ ایران راست می‌آید، زیرا که بی‌شک در پیوستگی زبان فارسی میانه (فارسی عهد ساسانی) و فارسی نوین (فارسی دوره اسلامی) نمی‌توان شبهه کرد. با این همه این دو یکی نیستند. بزرگ‌ترین فرق میان این دو زبان راه یافتن بسیار واژه‌های عربی است. در فارسی نوین که این زبان را از نظر ادبیات نیرو بخشیده و آن را جهانگیر کرده است و این برتری را در زبان پهلوی نمی‌توان یافت. به راستی که عربی فارسی نوین را توانگر ساخت و آن را توانای پدید آوردن ادبیات شکوفان، به ویژه در تهیه شعر ساخت. چنانچه شعر فارسی در پایان قرون وسطی به اوج زیبایی و لطف رسید. فارسی نوین راه دیگر پیش گرفت که قافله‌سالار آن گروه مسلمانان ایرانی بودند که در ادبیات عرب دست داشتند و نیز به زبان مادری خویش بسیار دلبسته بودند. فارسی نوین که با القبای عربی نوشته می‌شد، در سده نهم میلادی در شرق ایران رونق گرفت و در بخارا، پایتخت دودمان سامانی گل کرد» (نقل قول از کتاب).^{۱۳}

در رابطه با این موضوع می‌توان گفت که دولت سامانیان اگر زمانی استقلال سیاسی و اقتصادی داشت، ولی آن همزمان جزئی از قلمرو خلافت اسلامی نیز به حساب می‌رفت، امیران سامانی از خلیفه بغداد منشور می‌گرفتند، خطبه‌ها در ردیف امیران سامانی به نام خلیفه‌ها نیز خوانده می‌شد و در روی سکه‌ها نام آنها ثبت می‌گردید و باج و خراج معین هم پرداخته می‌شد. در نوبت خود خلافت اسلامی بغداد پایداری و بقای دولت ملی تاجیکان- سامانیان را از لحاظ دینی و سیاسی تأمین

می‌نمود. همه این دلایلها از آن شهادت می‌دهند که خلیفه‌های عباسی بر خلاف گفته بعضی از محققان تاجیک و خارجی هیچ گاه جانبدار و منفعت‌دار از بین بردن دولت تاجیکان و ایرانی‌تباران نبودند و این امر به علت تنگ‌نظری، کوتاه‌اندیشی سیاسی و دیپلماسی آخرین امیران سلالة سامانیان به وقوع پیوست که در مبارزه ضد دولت قراخانیان ترک از دستگیری روحانیان بلندمرتبه اسلامی محروم گردیدند، در نتیجه دولت ملی تاجیکان از بین رفت. این یک بار دیگر درستی گفته حکیم ابوالقاسم فردوسی را تصدیق می‌کند:

چنان دین و دولت به هم اندرند تو گویی دو درّی ز یک گوهرند
 نه بی تخت شاهی بود دین به پای نه بی دین بود شهریاری به جای

فقط همین را باید تأکید نمود که دین اسلام در تکوین تمدن خلق تاجیک، خودشناسی ملی و تأسیس دولت‌های پر قدرت تاجیکان و اقوام آریایی‌تبار خدمت ارزنده‌ای را به جا آورده‌اند که آن را در مثال دولت سامانیان و به وجود آوردن زبان فارسی نو، یعنی زبان پارسی دری و ادبیات عالم‌شمول به این زبان خیلی بزرگ است و نادیده گرفتن آن از روی انصاف و عدالت نیست. در نوبت خود مردم تاجیک و اقوام آریایی‌تبار در ترغیب و گسترش دین اسلام، پیوند و توأم ساختن ارزش‌های فرهنگی آریایی و اسلامی و آفریدن تمدن عالم‌شمول اسلامی هم به زبان عربی و هم به زبان فارسی خدمات شایسته‌ای را انجام داده‌اند. دانشمند تاجیک، دکتر علوم فلسفه سید احمداف در این خصوص چنین گفته است:

«در بین ارزش‌های تمدن آریایی و تمدن اسلامی ضدیت جسته، آنها را مقابل همدیگر گذاشتن کار صواب نیست و تأثیر تمدن آریایی را به تمدن اسلامی انکار کردن دور شدن از حقیقت علمی می‌باشد... بیهوده نیست که اگر آثار متفکران

اسلامی را از نظر گذرانیم، از جمله محمد جریر طبری، ابوالفضل بلعمی، محمد غزالی، میرخواند و اهل کلام و تصوف و غیره، پیوند تمدن آریایی و اسلام را مشاهده می‌کنیم. در این باره محمد اقبال لاهوری خوب گفته است: «تاریخ اسلام شایسته آن است که همچون عمل متقابل تدریجی و هماهنگی و همکاری دو نیروی متمایز توصیف شود که یکی عنصر فرهنگ و معرفت آریایی است و دیگری دین سامی. فرد مسلمان پیوسته تصور دینی خود را به عناصر فرهنگی، که از اقوام محیط به خود جذب می‌کرده، تطبیق می‌داده است».^{۱۴}

برخی از تاریخ‌شناسان ما عقیده دارند که عرب‌ها قصد داشتند که حتماً اقوام ایرانی را با مردم سامی‌نژاد آمیزش داده، مُنحل نمایند و یک ملت اسلامی دارای یک زبان به وجود بیاورند. از جمله محقق عصام‌الدین صلاح‌الدین اف ابراز نظر نموده است:

«همان زمان نتیجه مداخله و تجاوز اعراب به این آورده رسانید که امروز ما می‌گوییم که اعراب، اسلام یک رکن تشکل ملت تاجیک است. ولی تا جایی من می‌دانم، اعراب همیشه تلاش کرده که ملت‌های دیگر را از بین ببرند و زبان و ملت واحد، ملت مسلمان را به میان آورند».^{۱۵}

به اندیشه ما این عقیده بی‌اساس و بی‌پایه است. دین مبین اسلام هیچ‌گاه این هدف نداشته و ندارد. اگر همین‌طور می‌بود، از آنجا که دولت سامانیان جزئی از قلمرو خلافت اسلامی به حساب می‌رفت، سروران اسلام از امیران سامانی طلب می‌کردند که زبان رسمی دولت خود را عربی نمایند، نه پارسی دری. ولی آنها این کار را نکردند، زیرا به این احتیاج و ضرورت نبود. شرط اساسی پذیرفتن و عملی نمودن ارزش‌های اسلامی بود، نه از بین بردن خلق‌های غیرعرب و به وجود آوردن «ملت یگانه مسلمان».

بايد گفت که در حقيقت در تعليمات اسلام «ملت» به معنی خلق، قوم، يعني واحد اجتماعي به کار نرفته است. در قرآن مجيد اين کلمه پانزده بار آمده است. به قول مرتضی مطهری «ملت» در اصطلاح قرآن به معنی راه و روش و طريقتی است که از طرف یک رهبر الهی به مردم عرضه شده است. مثلاً می‌فرماید: «مِلّتِ اَبِيکُم ابراهيم»، يعني «راه و روش پدر شما ابراهيم». از نظر کتاب خدا - قرآن مجيد، یک مجموعه علمی و فکری و یک روشی که مردم بايد طبق آن عمل کنند، «ملت» نامیده می‌شود. در اصطلاح امروزه فارسی ایرانی واژه «ملت» یک واحد اجتماعي را افاده می‌کند که اين اصطلاح تحت تأثیر افکار اروپايی از زمان مشروطيت به وجود آمده است، در زبان فارسی تاجيکی بعد از انقلاب بخارا پيدا شده است. ولی در ممالک غرب اين اصطلاح مفهوم وسيع‌تر دارد که به تعريف مارکسيستی- لنینی «ملت» مطابقت ندارد. از جمله «ملت» به معنی کل شهروندان اين یا آن دولت بدون به اعتبار گرفتن نژاد و زبان و فرهنگ گروه‌های مختلف جامعه به کار برده می‌شود. مثلاً آنها تعبيرهای «ملت امریکا»، «ملت آلمان»، «ملت فرانسه» و غيره را استفاده می‌برند. از اين رو می‌توان گفت که به تعبير امروزه مثلاً «ملت مسلمان» صحيح نيست، زیرا با قبول دين اسلام قوميت، خلق، ملت، زبان و ... از بين نمی‌رود.

شاید اینجا دليل بياورند که خلق‌های متمدنی از قبيل قبطی‌ها (مصريان)، سريانی‌ها، بابلی‌ها و... بعد از فتوحات اسلام زبان مادری خود را گم کرده، تازی‌زبان و جزو ملت عرب گردیدند، از سياست محل‌گرایی دين اسلام و خلافت بغداد شهادت نمی‌دهد؟ به پندار ما اين کار با عدم توان حفظ هويت ملی آن اقوام و سست‌ارادگی و کسالت آنها رخ داده است، نه در نتیجه سياست مُنحل‌گردانی دين اسلام. باعث سربلندی و افتخار ماست که کار نجیبی را اجداد دوراندیش و

صاحب‌معرفت ما توانستند انجام دهند که هم در گسترش علم و معرفت و تمدن اسلامی پیش‌صاف گردند و هم‌زمان هویت ملی و زبان شیرین پارسی دری را چون گوهرک چشم نگه دارند.

از جانب دیگر بعضی از پژوهشگران تاجیک عقیده‌ای بی‌اساس دارند که گویا عرب‌ها در عصرهای بعدی دیگر مجال حمله به سرزمین بخارا یا ماوراءالنهر را نداشتند، بنابر این از اقوام ترک‌تبار کوچی استفاده برده و آنها را تحت پرچم اسلام به قتل عام تاجیکان و فارسی‌زبانان روانه کرده، بر تخت ایرانیان نشاندند. این اندیشه نیز خلاف حقیقت تاریخی است. چنان که گفتیم تاجیکان و اقوام ایرانی‌نژاد از روزهای اول فتوحات اسلام تعلیمات این آیین پاک و باعدالت را با خوشی و خرسندی پذیرفته، در گسترش آن نه تنها در خراسان و ماوراءالنهر، بلکه در مناطق پهناور شرق پیشگام و پیش‌صاف بودند، بنابر این خلیفه‌ها و سرلشکران عرب در این قلمرو عجم همیشه به مردم ایرانی‌نژاد تکیه می‌کردند، از این لحاظ هیچ‌گاه آنها منفعت‌دار نبودند که نیروهای ترک‌تبار کوچی را تحت لوای دین اسلام به قتل عام ایرانیان روانه کنند. برعکس، تاجیکان و عموماً ایرانی‌نژادان برای گسترش و ترغیب دین مبین اسلام در بین مردم ترک‌تبار خودفدایی و خدمات ارزنده‌ای را به جا آوردند. اقوام ترک‌زبان و مغول‌نژاد دین اسلام را نه از عرب‌ها، بلکه از تاجیکان و ایرانی‌نژادان پذیرفته‌اند. از این رو اندیشه‌ی این پژوهشگران مغرض خلاف منطق سالم می‌باشد.

باید گفت که تاجیکان و اقوام آریایی پس از برهم خوردن دولت ملی خود - سامانیان و در زمان حکمرانی سلاله‌های ترک‌نژاد: قراخانیان، غزنویان، سلجوقیان، تیموریان، عثمانیان محض با شرافت دین اسلام، تمدن اسلامی که زبان فارسی زبان دوم آن به شمار می‌رفت، هستی و موجودیت و نفوذ و اعتبار خود را در سیاست،

اقتصاد، فرهنگ و معنویات این دولت‌های پهناور و ابرقدرت در طول عصرها توانستند حفظ کنند.

در قرن نوزدهم میلادی نخستین مرتبه استعمارگران انگلیس به خاطر سست کردن پایه دین اسلام در شبه قاره هند زبان فارسی را از تخت سرنگون کردند و به تمدن اسلامی این منطقه خسارات سنگین وارد ساختند. در نیمه دوم قرن نوزده روسیه تزاری سیاست استعماری خود را توسعه داده، برای سست کردن نفوذ دین اسلام، ضعیف ساختن تمدن اسلامی و مستعمره گردانیدن آسیای مرکزی پیش از همه به زبان فارسی تاجیکی ضربه مهلک وارد نمود. سیاستمداران روس بعد از به دست آوردن بخش اعظم این سرزمین‌ها دولت خانی خوفند را از بین برده، با غضب نمودن شهر دژک (جزخ)، سمرقند و بالآب زرفشان سغد ژنرال گوبرناتوری ترکستان را به سال ۱۸۷۰ میلادی تأسیس نمودند. با هدف سست و ضعیف کردن تمدن به اصطلاح شرق‌شناسان پیش از انقلاب روس، «فارسی-عربی-مسلمانی»، نخستین ضربه را بر پیکر زبان فارسی تاجیکی زدند و این زبان را از امور دولتی بیرون کردند و به جای آن زبان‌های روسی و ترکی چغتایی را زبان دولتی و رسمی منطقه تحت تصرف خود قرار دادند که در این امر کار عالمان شرق‌شناس یهودی‌تبار تحریک‌کننده و در جهت منافع مأموران روس بود. پان‌ترکیسم در آسیای مرکزی از همین دوره با دستگیری و پشتیبانی عملداران روس و اروپایی در جامعه ریشه می‌دوانید. آکادمیسین و.و. رادلف در این مورد به مستملکه‌داران روس چنین توصیه می‌داد:

«چنین است شرایط حیات معنوی مردم (منظور خلق‌های آسیای میانه). ما مبارزه دو عنصر: خلقی ترکی و فارسی-عربی-مسلمانی را می‌بینیم. متأسفانه آخری (منظور عنصر فارسی-عربی) بالا گرفته است و پیشرفت مردم را به قفا می‌کشد.

پیشروی در این مورد در صورتی امکان دارد که اگر عنصر ترکی از جانب تمدن اروپایی کمک بگیرد و به برتریت مسلمانان لطمه وارد سازد. در حال حاضر که در دشت‌ها حالا هم روحیه قوی است، این کار را بی دشواری انجام دادن ممکن است، ولی حتماً و فوری یاری رسانده شود».^{۱۶}

بعدها پس از پیروزی انقلاب بخارا بلشویکهای روس با همدستی یک زمره جدیدان پان‌ترکسیت آسیای مرکزی که در ترکیه و دیگر ممالک اروپا تحصیل کرده بودند، زبان فارسی تاجیکی را در مهد خود- بخارای شریف از تخت برانداختند و مردم مسلمان منطقه، به ویژه تاجیکان را از مراکز بزرگ تمدن فارسی اسلامی: بخارا و سمرقند محروم ساختند و در گوشه‌ای از همه ناآباد و عقب‌مانده بخارای شرقی - جمهوری مختار تاجیکستان در هیئت جمهوری ازبکستان تأسیس و پایتخت آن را روستای ناآباد دوشنبه قرار دادند. قلمرو زبان فارسی تاجیکی که از ساحل بحر خزر تا کاشغر چین و رشته‌کوه هیمالیا امتداد داشت و به وسیله آن تمدن اسلامی در بین مردم این منطقه پهن‌تر و ترویج و ترغیب می‌گردید، در یک گوشه خرد کوهستان- تاجیکستان محدود گردانده شد. اکثر تاجیکان و فارسی‌زبانان به طور اجباری به اقوام ترک‌تبار، بخصوص ازبکان آمیخته شدند و متأسفانه این روند نامطلوب و فاجعه‌بار بعد از استقلال جمهوری ازبکستان بیش از پیش وسعت یافته است. امروز هم دایره‌های پان‌ترکیستی در ازبکستان و در منطقه‌های آسیای مرکزی از احیای دین اسلام سخت در کشورشان در هراس و تشویشند. آنها خوب فهمیده‌اند که اگر اسلام در سرزمین باستانی بخارا یا خود ماوراءالنهر احیا گردد، روح تاجیکیت یا ایرانی نیز زنده می‌شود، زیرا این دو مفهوم عصرهای عصر چون جان و تن به هم پیوند و توأم گردیده‌اند. از این رو آنها به هر

راهی کوشش به خرج می‌دهند که از احیای اسلام و بیداری و خودشناسی تاجیکان پیشگیری نمایند.

پس راه نجات مردم کشور ما از این گرداب قرن بیست و یکم کدام است؟ به اندیشه ما پیش از همه رو آوردن به ارزش‌های ملی و اسلامی که عصرهای عصر چون گوشت و ناخن گردیده‌اند، می‌تواند مردم ما را از این ورطه هلاکت‌بار رهایی بخشد. ولی متأسفانه در جمهوری ما دولت سامانیان را چون الگوی درخشان دولتمداری تاجیکان ترغیب و تشویق می‌سازند، ولی از ذکر ایدئولوژی رسمی این دولت - دین مبین اسلام صرف نظر می‌کنند. یا خود امروز هم در کتاب‌های درسی مکتب‌های تحصیلات همگانی و عالی در باره «استیلاي سرزمین تاجیکان از جانب عرب‌ها»، «تجاوز عرب‌ها» سخن می‌رود و حقیقت تاریخی تحریف‌کارانه نشان داده می‌شود. آیا این پدیده‌ای مثبت است که نسل نوری و جوان ما در این روحیه ناقص و دروغین تربیت می‌شوند؟ به اندیشه ما چنین تعلیم و تربیت نادرست برای وحدت ملی مردم تاجیک خلل جدی وارد می‌سازد و ما فهمیده یا نفهمیده تیشه به ریشه اصالت معنوی و حافظه تاریخی خود می‌زنیم. اکنون وقت آن رسیده است که در این کتاب‌های درسی تجدید نظر شود و در آینده در باره نقش دین اسلام در خودشناسی ملی، در تشکّل خلق تاجیک، به وجود آمدن نخستین دولتمداری ملی تاجیکان - سامانیان، حفظ و بقای زبان فارسی تاجیکی - همچون دومین زبان تمدن اسلامی و غیره و هکذا به نسل نوری تعلیم داده شود. در آن صورت مطمئن هستیم که وحدت واقعی مردم تاجیک، فارسی‌زبانان و عموماً اقوام ایرانی‌نژاد تأمین خواهد شد و پایه‌های دولت تاجیکستان مستحکم‌تر و استوارتر می‌گردد.

خلاصه، تا زمانی حلقه گسسته معارف‌پروران اسلامی: از احمد دانش تا

روشنفکران امروزه را سخت پیوند نکنیم، تا وقتی که ارزش‌های ملی و اسلامی را با هم توأم نسازیم و جایگاه مناسبی را برای دین مبین اسلام که تار و پود فرهنگ اصیل و معنویات تاجیکان را تشکیل می‌دهد، در جامعه مقرر ننماییم، کار معارف و تعلیم و تربیهٔ جوانان را در اساس فرهنگ اصیل نیاکانمان درست به راه نیندازیم، از ترغیب ارزش‌های پوسیده و دقیانوسی، از قبیل آیین زردشتی دست نکشیم، پیش راه تبلیغات مبلغان خارجی دین‌های غیراسلامی و تهاجم فرهنگ غربی را نگیریم، در نهاد نسل نوریات افتخار ملی تاجیکی، ایرانی‌نژادی و مسلمانی را بیدار نسازیم، آرمانهای حقیقی ملی و وحدت یکپارچگی در کشورمان به وجود نمی‌آید و ملت و دولت ما آیندهٔ نیک و درخشان ندارد. راه یگانهٔ راست و درست به اندیشهٔ ما همین است، تا بتوانیم کشتی خود را در اقیانوس ناپیداکنار دوران جهانی‌شوی یا گلوبالیزم به ساحل امید برسانیم.

پي نوشتها:

- ۱- مرتضی مطهری - «خدمات متقابل اسلام و ایران»، دوشنبه؛ ۱۹۹۹؛ ص ۶۷.
- ۲- همان منبع.
- ۳- دکتر محی‌الدین مهدی. زمینه‌های رشد زبان فارسی دری تا عصر سامانی، دوشنبه، ۱۹۹۱، ص ۱۴
- ۴- استاد مطهری - خدمات متقابل اسلام و ایران.
- ۵- رحمان‌اف. فرهنگ هستی ملت است. سخنرانی در ملاقات با نمایندگان ضیائیان مملکت، ۲۹ مارس سال ۲۰۰۱
- ۶- عبدالله رهنما. ضیائی، روحانی و معرفت بحرانی، هفته‌نامه «ملت»، ش ۹، مارس سال ۲۰۰۶
- ۷- استاد مرتضی مطهری «خدمات متقابل اسلام و ایران
- ۸- باباجان غفوراف. تاجیکان. تاریخ قدیم‌ترین، قدیم، عصرمیانه و دوره نو. دوشنبه، عرفان، ۱۹۹۸، جلد ۱، ص ۴۵۰
- ۹- مطهری - خدمات متقابل اسلام و ایران
- ۱۰- فیض‌الله بابایف. سه پیراهن یوسف، مجله «فرهنگ»، ش ۱ (ژانویه - فوریه)، ۲۰۰۶
- ۱۱- شمس‌الدین نورالدین. زبان فارسی و مقدسات اسلامی در عهد سامانیان، در کتاب «سامانیان و احیای تمدن فارسی تاجیکی»، دوشنبه، ۱۹۹۸، ص ۴۸۰
- ۱۲- شمس‌الدین نورالدین، همان اثر، ص ۴۸۸
- ۱۳- مرتضی مطهری «خدمات متقابل اسلام و ایران
- ۱۴- نک: م. اقبال. احیای فکر دینی در اسلام، دوشنبه، ۱۹۹۲، ص ۱۴۳؛ سعید احمداف. دولت دنیوی و تضمین آزادی اعتقاد، هفته‌نامه «زندگی»، ۲۳ مارس سال ۲۰۰۶
- ۱۵- هفته‌نامه «ملت»، ش. ۱۰، ۱۶/۰۳/۲۰۰۶
- ۱۶- و.و. رادلف. از سیبری. مسکو، ۱۹۸۹، سردارده ادبیات شرق، ص ۵۶۷.